

۲۲. ر.ك به: مقدمه اسفار.

Muhammad Khwajawi, *Lawami' al-Arifin* (Tehran, ۱۹۸۷): ۱۸ff.  
در کتاب فوق (لوامع العارفین) نقل قول‌های متعددی از آثار مختلف ملاصدرا در باب رابطه حکمت اصیل با وحی و قدرت روحی و تقدس امامان (ولایت) آمده است.

## مفاهیم یکتاپرستانه از واقعیت غایی

سید محمدعلی داعی نژاد  
استاد مدعو دانشگاه تهران  
زهره میرمهدی  
دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه علامه طباطبایی

چکیده:

این مقاله دو مفروض دارد: ۱. میان یکتاپرستی یونانی با دیگر انواع یکتاپرستی همانندی وجود دارد؛ ۲. یکتاپرستی یونانی در چشم‌انداز ادیان سامی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) نمود داشته است.

علاوه بر ادیان سامی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) اعتقادات توحیدی زیادی (یونانی، هندی، نوافلاطونی و...) وجود دارند که گرچه شاید نتوان همه آنها را «دین» به حساب آورد، اما از نقاط اشتراک جالبی برخوردارند؛ البته نقاط تمایز نیز به جای خود موجود می‌باشد. یونانیان معتقد بودند که خدا وجود دارد اما پس از آفرینش جهان، دیگر در آن دخالت نمی‌کند؛ آیین هندویی معتقد است که خدا علاوه بر آن

که وجود دارد، هر لحظه در جهان اعمال مشیت می‌کند و حتی می‌تواند جهان را از هستی ساقط کرده و مستقلاً همچنان وجود داشته باشد. اما ادیان سامی علاوه بر آن که به وجود خداوند اعتقاد دارند، اعتقادات خود را به اشخاص و وقایع تاریخی مستند می‌کنند؛ چنان که در صورت کذب وجود این اشخاص یا وقایع، این ادیان نیز کذب خواهند بود. به راستی، آیا حد فاصل میان ادیان سامی با اعتقادات توحیدی مذکور در چیست؟ آیا مسیحیت که به تثلیث و تجسد خدا در وجود یک شخص مصلوب (مسیح) اعتقاد دارد، همچنان یک دین توحیدی به حساب می‌آید؟ فرق میان موحد و ملحد و نیز موحد بر حق و باطل چیست؟

نتیجتاً اینکه، موحد واقعی کسی است که به یکی از دو گزاره زیر اعتقاد داشته باشد:

۱. «خدا وجود دارد، ضرورتاً صادق است»؛

۲. «خدا وجود دارد، صادق است و منطقاً ضروریست که خدا در هستی خود به

هیچ چیز دیگر وابسته نباشد.»

این مقاله ترجمه‌ای از Monotheistic Conceptions of Ultimate

Reality در منبع زیر می‌باشد:

Keith E. Yandell. Philosophy of Religion. Part II:  
Religious Conceptions of Ultimate Reality, pp. ۸۵-۹۷

\*\*\*

در مذهب توحید، خدا واقعیت غایی است. حد مشترک میان انواع مختلف مکاتب توحیدی را می‌توان «توحید فلسفی عام» نامید که مطابق آن، این ادعا که X خداست، باید مستلزم موارد زیر باشد:

۱. X به لحاظ وجودشناختی ضرورتاً مستقل (*independent*) است (یعنی X

وجود دارد و منطقاً محال است که وجود X به چیزی وابسته باشد)؛

۲. X خودآگاه (*self-conscious*) است (یعنی به خود، آن گونه که [فی الواقع] هست، آگاهی دارد. پس X یک شخص است)؛
۳. X متعالی (*transcendent*) است (یعنی خدا همانند جهان نیست و در وجود و قدرت خود به جهان وابسته نیست)؛
۴. X عالی‌ترین وجود (*the highest being*) است (یعنی ارجمندترین، والاترین یا بهترین است).

تفاوت دینی بامعنا و مهمی که میان انواع مختلف یکتاپرستی وجود دارد، این است که آیا خدا در تاریخ انسان عامل است. و اگر آری، تا چه حد؟ به این سؤال به دو گونه کاملاً مغایر می‌توان جواب داد:

۱. خدا قدرتمندانه اعمال مشیت می‌کند؛ مشخصاً به این نحو که وقایع تاریخی معین و فراگیر را خود او مستقیماً پدید می‌آورد و از این رو حیطة عمل او صرفاً به ایجاد پدیدارها یا وقایع شخصی محدود نمی‌شود، بلکه حوزه اعمال مشیت او هم وقایع عمومی و هم وقایع شخصی را در بر می‌گیرد؛
۲. اعمال مشیت خداوند ضعیف است؛ یعنی پس از آن که جهان را آفرید، به این نحو عمل می‌کند که وقایع تاریخی معین و فراگیر را فقط به واسطه ایجاد پدیدارها یا وقایع شخصی ایجاد می‌کند؛ بدین معنا که گرچه موجد هر دو وقایع عمومی و شخصی خدا می‌باشد، اما او فقط و فقط با ایجاد دومی است که اولی را ایجاد می‌کند. به عبارتی، شخص می‌تواند یکتاپرست باشد اما اصلاً خدا را صاحب اراده‌ای مؤثر [در وقایع عمومی یا فراگیر جهان] نداند.

#### یکتاپرستی یونانی

یکتاپرستی یونانی را - که دربردارنده توحید عام به حساب می‌آید - می‌توان به صورت زیر تعریف کرد:

۱. جهان همواره موجود بوده است؛
۲. خدا نه اعمال مشیت قوی می کند و نه ضعیف؛
۳. چنین نیست که این جهان چون خدا خواسته، به وجود آمده باشد؛
۴. هر آنچه دائماً صادق باشد، ضرورتاً صادق است؛
۵. این گزاره که خدا موجود است، ضرورتاً صادق است؛
۶. این گزاره که این جهان موجود است، ضرورتاً صادق است.

با این وجود، این جهان به دو نحو به خدا وابسته است:

۱. خدا به صورت ثابت، نامتغیر و کامل؛ اما این جهان به صورت ناپایدار، متغیر و ناقص در نظر گرفته می شود. اشیاء ناپایدار در هستی خود به وجود یک امر ثابت وابسته اند اما این وابستگی نه تنها وابستگی در آفرینش نیست - یعنی آفرینش متکی به خود جهان را نمی کند - بلکه حتی به این معنا هم نیست که وجود جهان چیزی است که خدا این نحوه بودنش را انتخاب کرده یا قادر بوده از به وجود آمدن آن ممانعت کند؛

۲. خدا کامل است و چنین نیست که بالقوه دارای چیزی بوده باشد که تحقق و هستی پذیری آن قوه، کمال یا خودتحقق او را در پی داشته باشد. در مقابل، این جهان ناقص بوده و بالقوه نامحقق است، تحقق که در صورت وقوع می تواند جهان را اصلاح و کامل کند. [به همین ترتیب] موجودات این عالم نیز ناقصند و قوه ای فعلیت نیافته دارند که فعلیت یا هستی پذیری آن می تواند آنها را کاملتر کند. هر موجودی از [یک] طبیعت یا ماهیت و انبوهی از ویژگیهایی که نوع آن را می سازند برخوردار است. ماهیت یک شیء به نوبه خود انواع ویژگیهای دیگری را که یک شیء می تواند داشته باشد معین می کند؛ از این رو باید گفت انواع وقایعی که آن شیء ممکن است - به صورت علت یا معلول - در آنها مشارکت داشته باشد،

عملکرد حاصله از ویژگیهای آن شیء هستند. [پس] موجودات ناپایدار [نیز] ماهیت دارند. ماهیت [است که] نوع طبیعی را معرفی می کند و افراد یک نوع طبیعی می توانند نمونه های بهتر یا بدتری از آن نوع باشند. [به عنوان مثال] برخی موزها و برخی بیدسترها از سایرین بهترند (بهتر به عنوان موز و به عنوان بیدستر)؛ برخی موزها لک دار، پژمرده و له شده اند و برخی این گونه نیستند. [همچنین] بعضی بیدسترها شل یا بیمارند و یا برخی مغزشان آسیب دیده است و بقیه این گونه نیستند. هر چیزی که استعداد دارد پذیرای و جوهی از تغییر است که فعلیت و تحقق آن، مرتبه ای بر مرتبه قبلی آن شیء به عنوان نمونه خوبی از نوع خویش می افزاید و یا آن را عقیم می گذارد. هر شیء ناپایدار ذاتاً می کوشد بهترین فرد نوع خود باشد؛ یعنی سعی می کند به نمونه ای بسیار عالی در حد استعداد نوع خود تبدیل شود؛ تو گویی هر موجودی ضمن تلاش برای برخورداری از استعدادهای برتر نوع خود، می کوشد تا شبیه خدا باشد (خدایی که فرد کامل این نوع، یعنی محرک غیرمحرک یا ثابت پدیدآورنده حرکت در نظر گرفته شده است). این دیدگاه، ما را به نتیجه جالبی می رساند که مطابق آن، این جهان می تواند در عین وابستگی در وجود خود به خدا، تحقق کاملترین فعلیت را در سلسله مراتب تکامل نوع خود طلب کند، بی آنکه حتی خدا بداند چنین جهان ناپایداری وجود دارد، چه رسد به این که درباره هر چیز جزئی آن آگاهی داشته باشد. [مطابق این دیدگاه] هیچ مشیتی رخ نداده و هیچ فرد تاریخی یا واقعه ای دال بر غایتی دینی محقق نشده و هیچ پرستش یا عبادتی دارای هدف نیست. این نحوه یکتاپرستی، انتزاعی است و در مقایسه با یکتاپرستی سامی یا هندو، اگر نگوییم مرده، لااقل سرد و بی روح است. با این همه بسیاری از مباحث مطرح در یهودیت، مسیحیت و اسلام به لحاظ تاریخی به یکتاپرستی یونانی تعلق

دارند. یکتاپرستی هندویی نیز شاید به لحاظ تاریخی از الهیات طبیعی یونان متأثر نباشد، با این حال از دلایل مشابهی بهره می‌برد.

اگر یکتاپرستی یونانی درست باشد، شر می‌تواند وجود خارجی داشته باشد؛ به این معنا که موجودات ناقصی در خارج وجود داشته باشند که افراد نوعشان به طور ناقص تحقق یافته و از تبدیل شدن به افرادی با هستی‌پذیری بیشتر ناتوان هستند. [همین‌طور] ممکن است انتخابهای انسان نادرست باشند؛ مانند مواردی که افراد آگاهانه با دانش برحق خود مخالفت می‌کنند. با این همه، مطابق تفسیر یکتاپرستی یونانی وجود شر دلیلی بر نبود خدا به شمار نمی‌آید. خدای این نوع الوهیت - چنانکه مشاهده کردیم - حتی نمی‌داند که افراد جزئی وجود دارند؛ [چراکه] هیچ حقیقت مستعد کذبی متعلق علم خدا نیست و الوهیت یا خدای یونانی به سبب فقدان چنین علمی درخور سرزنش نیست؛ زیرا منطقاً محال است که این خدا به چیزی که می‌توانسته نادرست باشد علم داشته باشد. همچنین خدای یکتاپرستی یونان نمی‌تواند پدیده‌ها را در زمان و مکان ایجاد کند و اصولاً فعل یا مشیت خدایی ممکن نیست. بنابراین گرچه شرور طبیعی (غولها یا افراد بیش از حد ناقص نوع) و شرور اخلاقی (افعال نادرست انسان) می‌توانند موجود داشته باشند، این شرور نمی‌توانند دلیل نادرستی یکتاپرستی یونانی باشند. این مساله ویژگی جالبی را در این گونه از مکاتب یکتاپرستی به نمایش می‌گذارد؛ به این معنا که مکاتب مذکور می‌توانند بدون هیچ آموزه یا عنایت و مشیتی، از استمداد از خدا برای رستگاری، اجابت دعا، آموزش و یا از کمک او سخن بگویند. [البته] وجود شر در این نحوه یکتاپرستی، می‌تواند دلیلی بر نادرستی آن باشد، اما در اینجا به این که آیا واقعاً شر دلیلی علیه یکتاپرستی است، نخواهیم پرداخت بلکه نکته مهم در اینجا آن است که این مساله هنوز هم در انواع خاصی از یکتاپرستی مطرح است. آنچه لازم است به آن پرداخته شود این

است که [مطابق دیدگاه یکتاپرستانه] موجوداتی که هستند، می‌توانسته‌اند نباشند؛ یعنی همهٔ انسانها، شُرور، درختها، سنگها و اتمها می‌توانستند وجود نداشته باشند اما باین همه وجود دارند؛ و توضیح وجودی آنها هم به این صورت است که تمامی این اشیاء مطابق یک تدبیر دقیق و فراگیر در سراسر هستی، شکل می‌گیرند؛ به این معنا که با ارجاع به اشیاء کوچکتر به وجود می‌آیند.

اما شاید دیر یا زود، اشیاء بسیار کوچکی یافت شوند که از چیزهای کوچکتر از خود تشکیل نشده باشند؛ یعنی اشیائی که آنها را اجزاء یا واحدهای بسیط می‌نامیم. شاید هیچ واحد بسیطی وجود نداشته باشد؛ اما اگر وجود داشته باشند، مسلماً مستلزم توضیح خواهند بود؛ زیرا واحدهای بسیط نمی‌توانند با ارجاع به اشیاء مرکب تبیین شوند؛ چون آنها بسیطند نه مرکب. پس وجود آنها باید به نحو دیگری تبیین شود.

به عنوان یک تبیین دیگر، فرض کنیم که گفته شود همهٔ چیزها به نحو مسامحی مرکب هستند؛ یعنی هر چیزی از چیزهایی دیگری ترکیب یافته که آنها نیز خود از چیزهای دیگری تشکیل شده‌اند و این [تسلسل] تا بی‌نهایت ادامه می‌یابد. اما در این جا نیز این سؤال پیش خواهد آمد که علت وجودی این مجموعهٔ گنج‌کنندهٔ مرکب از مرکبها چیست؟

در هر دو صورت، جواب [یکتاپرستان] این است که ما به هر حال باید از چیزی آغاز کنیم که عدمش امکان نداشته باشد؛ یعنی از چیزی که بالضروره موجود باشد. اگر چیزی صرفاً وجود داشته باشد، آن چیز لزوماً موجود بالضروره خواهد بود [از این سو] بدیهی است که اشیائی موجودند؛ پس موجود بالضروره هم وجود دارد. این تفکر نقش مهمی را در یکتاپرستی ایفا می‌کند. البته نحوه تبیین آن در یکتاپرستی یونانی با یکتاپرستی سامی و هندو متفاوت است.

حال، به چه دلیل یک موجود، وجودش ضروری است؟

حداقل جواب، این است که فقط موجودی وجودش ضروری است که وابستگی وجودش به موجودی دیگر غیرممکن باشد. به علاوه طبق یک برداشت یکتا پرستانه یونانی از ضروری (آنچه تغییر در آن ممکن نیست) فقط موجودات نامتغیر می‌توانند ضرورتاً موجود باشند. موضوعات محیط مجاور ما تغییر می‌کنند. آنها کیفیاتی را به دست می‌آورند و کیفیات دیگری را از دست می‌دهند. آنها همچنین به وجود می‌آیند و از بین می‌روند. این طبقه از موجودات که تغییر می‌کنند و ظهور و افول می‌یابند، به قلمرو کون و فساد تعلق دارند. هر موجودی که در این قلمرو است، وجودش وابسته به وجودی است که ضرورتاً وجود دارد. اما هیچ ضروری‌الوجودی نمی‌تواند جزء این قلمرو باشد.

علاوه بر داشتن ضرورت وجود، الوهیت یکتا پرستی یونان خودآگاه است؛ به حقایق ضروری منطقی، علم مطلق دارد؛ هیچ ادراک و علم و شناختی در مورد حقایق ممکن منطقی ندارد؛ و هر آنچه می‌توانسته کاذب باشد، از عرصه علم و اندیشه او به دور است. در واقع تنها چیزی که خدای یونانی از آن آگاه است، خودش و محتوای فکرش است. بنابراین خدای یونانی این عالم را خلق نمی‌کند و حتی نمی‌داند که عالمی هست. خدای یونانی نمی‌داند که شما وجود دارید یا نیازهایی دارید. او هدف فراخور و مناسبی برای نیایش یا هر نوع عبادتی نیست. هیچ دعا و نیایشی که خدای یونانی بتواند بشنود، وجود ندارد. او هیچ واقعه‌ای را در تاریخ پدید نمی‌آورد. موجودی که ضرورتاً موجود است، نامتغیر و خودآگاه است، به همه حقایق ضروری علم دارد و بهترین نوع وجودی که می‌تواند باشد تلقی می‌شود. این خدای یونانی تا حدی که امکان دارد، موجودی با عظمت، ارجمند و پرشکوه منظور گردیده و سایر موجودات به اندازه‌ای که به این الوهیت شباهت دارند دارای ارزش مثبت تلقی می‌شوند و به اندازه‌ای که فاقد این شباهتند، ناقص به شمار می‌روند. خدا



تنها مثال کامل و معیار ارزش است؛ به این معنا که اخلاق وابسته به خداست و او است که معیار این ارزش مثبت را فراهم می‌کند؛ و لذا شر نیز می‌تواند در جهان وجود داشته باشد. البته این که یکتاپرستی یونانی یک دین باشد، سخت محل تردید است. فهمیدن این که چه مناسک، شعائر، اعمال و اموری از این قبیل با اصل ادعاهای این تفکر متناسب هستند، آسان نیست. باین وجود، به دو دلیل در اینجا به آن (یکتاپرستی یونانی) توجه شده است:

۱. با کسب شناخت از یکتاپرستی یونانی، به همانندی و مقایسه جالبی در قیاس با دیگر انواع یکتاپرستی که آشکارا به عنوان دین به کار می‌روند دست می‌یابیم؛
۲. اغلب ادیان توحیدی سامی تلاش کرده‌اند بخش زیادی از یکتاپرستی یونانی را در چشم‌انداز خود معرفی کنند.

#### یکتاپرستی سامی

یکتاپرستی سامی - یعنی یهودیت، مسیحیت و اسلام؛ که همگی بر پایه‌های یهودی مبتنی هستند - نیز از یکتاپرستی عام بهره می‌برند و علاوه بر آن، متضمن ادعاهای زیر می‌باشند:

۱. جهان همواره موجود نبوده است (جهان در زمان خلق شده و یا زمان به همراه آن آفریده شده است)؛
۲. خدا مشیت قوی را اعمال می‌کند؛
۳. جهان وجود دارد، چون خواست خدا بر آن تعلق گرفته است؛
۴. این گزاره که جهان وجود دارد، ضرورتاً صادق نیست (یعنی این که عدم جهان محال باشد، کاذب است). در این جا باید به خاطر داشت که ضرورت متافیزیکی با آنچه موجود است، سروکار دارد، آن‌هم نه به لحاظ شناخت‌شناسانه،

که به امر معلوم می‌پردازد؛ چنانکه آنچه چهار را اثبات یا اظهار می‌کند، با آنچه موجود است سروکار دارد و نه با آنچه ما می‌دانیم.

مطابق این دیدگاه، خدا می‌توانست انتخاب کند که جهانی وجود نداشته باشد. این جهان قدیم نیست بلکه خدا یا زمان را به همراه همان فعلی که جهان را با آن آفریده، ایجاد کرده و یا این جهان را پس از مدتی، وقتی که هیچ جهانی وجود نداشته خلق کرده است. همچنین خدا است که جهان را از حیث وجود نگاه می‌دارد و در زمانهایی افراد خاصی را برای [ایفای] نقشهای ویژه مذهبی و وقوع آن رخدادهای خاص متولد و یا برمی‌گزیند. [با این حساب] سنت دینی‌ای که بدون ابراهیم، سارا، موسی، داوود، روت، اشعیا، میکا و یا هر یک از این پیامبران و نیز بدون تبعید از مصر، عید فصح، سفر داوران، گفتار رسولان و عبریان برگزیده خدا باشد، یهودیت به حساب نخواهد آمد؛ یعنی اگر ثابت شود که هیچ یک از این افراد و حوادث وجود نداشته‌اند، آن‌گاه یهودیت نیز کذب خواهد بود. همین‌طور، اگر مسیح زنده نمی‌بود یا با مرگ طبیعی در بسترش از دنیا می‌رفت و یا در قبر باقی می‌ماند و [عروج نمی‌کرد]، آن‌گاه مسیحیت نیز دروغ می‌بود. و یا اگر محمد [ص] هرگز هستی نمی‌یافت و یا همواره ملحد یا به تمام معنا یک تاجر ثروتمند می‌شد و به دین بی‌علاقه می‌بود و هرگز ادعای دریافت وحی نمی‌کرد، آن‌گاه اسلام نیز کذب تلقی می‌شد. علاوه بر امکان بحث دقیق دربارهٔ کم و کیف هر کدام از این ادعاها، همگی ادیان توحیدی سامی در این که اصل و هسته آموزه‌هایشان را به اشخاص و حوادث خاصی باز می‌گرداند، اشتراک دارند.

خدای یکتاپرستی یونان جزاین که همواره به حقایق ضروری بیندیشد، نمی‌تواند کاری انجام دهد اما خدای آیین توحیدی سامی می‌تواند عامل باشد. خدای آیین توحیدی سامی در تاریخ دخالت می‌کند. در واقع برعکس یکتاپرستی یونانی که در

آن انجام چنین کاری از سوی خدا غیرقابل تصور است، در نگاه یکتاپرستی سامی غیرقابل تصور است که خدا نتواند چنین رفتاری داشته باشد.

خدای توحید سامی خدای تاریخ است اما نه از روی جبر بلکه با اراده خود. این دخالت، نه ورای قدرت اوست و نه دون شأن او.

در توحید سامی، یهودیان و مسلمانان یکتاپرست معتقدند که خدا می آفریند و خواست خداست که جهان را اداره می کند. همچنین به اعتقاد آنها، خدا در تاریخ دخالت می کند؛ پیامبران را منصوب می کند و وحی می فرستد. یکتاپرستی مسیحی نیز این امور را می پذیرد اما در کنار آن، مدعی است که خدا در شخص عیسی مسیح متجسد شده است. طبق یکتاپرستی یهودی و اسلامی، این که خدا متجسد شود، ورای قدرت و دون شأن اوست. مطابق این دو آیین، تجسد خدا در وجود یک انسان به صلیب کشیده شده، اگر ممکن هم باشد، نظر به منزلت الهی بیشتر ناممکن و حتی مغایر با این منزلت جلوه می کند. یکتاپرستی مسیحی معتقد است که متجسد شدن با قدرت یک خدای قادر مطلق سازگار است و نمونه ای متعالی از خدای عقل و عشق را به نمایش می گذارد.

#### یکتاپرستی هندویی

یکتاپرستی هندو علاوه بر پذیرش توحید عام، این ادعاها را می پذیرد:

۱. عالم همواره موجود بوده است؛
۲. خدا مشیت ضعیف اعمال می کند؛
۳. این عالم موجود است، چون خدا آن را خواسته است؛
۴. این چنین نیست که هر آنچه همواره صادق است، ضرورتاً صادق باشد؛

۵. این گزاره که این جهان موجود است، ضرورتاً صادق نیست.

یکتاپرستی هندو بر دو مساله زیر توأمان شمول دارد: جهان بی‌آغاز و خلقت. مطابق این نظریه، خدا (برهمن؛ که اوصاف مخصوص به خود را دارد) این جهان را خلق می‌کند؛ درحالی که این جهان به سوی گذشته همیشگی است - یعنی لحظه آغازین ندارد - و هر لحظه وجود آن به فعل تداوم‌بخش او وابسته است؛ یعنی خدا می‌تواند تداوم وجود این عالم را متوقف سازد، تاجایی که وجود خدا می‌تواند همچنان دوام یابد اما دیگر عالمی در کار نباشد. در واقع یک نوع وابستگی نامتقارن بین خدا و این جهان وجود دارد: این جهان در وجودش به فعل یا فعالیت خدا وابسته است ولی وجود خدا وابسته به وجود جهان نیست.

ارتباط میان خدا و تاریخ آن گونه که در یکتاپرستی هندویی آمده، پیچیده است. یکتاپرستی هندو، آیین تناسخ و کارما (تقدیر) است. به نظر می‌رسد با وجود تقدیر، انسان تحت نظارت خداست. خدا در ازای توبه و ایمان افراد، می‌تواند از عقاب آنها صرف‌نظر کند و کارما (تقدیر)ی بد را لغو کند. رهایی از چرخه تناسخ با لطف خدا به دست می‌آید. در این آیین، تناسخ انواع وجود دارد و خدا موجب تجلی‌ها و ظهورات است. مثلاً به کریشنا گفته شد به صورت یک پارسا ظهور کن و به او آموخته شد در جایی که ظهورش رخ داد، یک معبد بسازد. اخبار معبد شامل داستانهایی است که معلوم می‌کند تاریخ معبد به چنین ظهوری باز می‌گردد. با این همه، در یکتاپرستی هندو هیچ ادعایی دایربراین که خدا صرفاً در وجود یک انسان متجسد شده باشد یا به این شیوه وسیله‌ای برای رستگاری [مطابق آنچه در مسیحیت وجود دارد] فراهم سازد، وجود ندارد؛ بلکه خدا هر لحظه می‌تواند ذهن فرد خاصی را در قالب یک شیوه مداوم آنچنانکه خودش می‌خواهد کنترل کند و برایجاد هر مکاشفه‌ای - اعم از سمعی یا بصری - قادر است. البته خدایان یا الهه‌هایی

که زندگیشان به خدا وابسته است و تحت نظارت او قرار دارند، ممکن است صورت انسانی به خود بگیرند؛ اما در آیین هندو، در هیچ جا به یک تناسخ واحد و قطعی اشاره نشده است که در آن خدا برای رستگاری بخشیدن به جهان، متجسد شود. از هر چه بگذریم، باید گفت این تجسد با توجه به این حقیقت که یکتاپرستی هندو تثنیتی نیست، غیرممکن خواهد بود.

علاوه بر این مواردی از یکتاپرستی که به آنها اشاره شد، انواع ممکن دیگری نیز در این زمینه وجود دارند. مثلاً گرایش نوافلاطونی صورتی از یکتاپرستی است که با موارد مذکور در این جا، به شیوه‌های متعددی متمایز است. نگارنده ادعای ارائه یک تحقیق همه‌جانبه را ندارد؛ در واقع مقصود صرفاً آن است که در بحث از مسائل مربوط به انواع یکتاپرستی باید به مواردی که با چنین نظرگاهی مشهور نیستند هم توجه کنیم.

### **یکتاپرستی‌ها و الحادها**

#### **شیوه‌ای متفاوت برای متمایز کردن یکتاپرستی‌ها**

آیین‌های یکتاپرستی را می‌توان با استفاده از معیارهایی متفاوت از بحث‌های مذکور از یکدیگر متمایز کرد. درک این مساله مستلزم شناخت تمایزاتی است که برای بحث‌های بعدی مفید خواهد بود؛ هر چند که دشوار باشد. تفاوت بین (NG) که یک حقیقت ضروری منطقی است که «خدا وجود دارد» با (CG) که یک حقیقت امکانی خاص منطقی است که «خدا وجود دارد» را در نظر بگیرید. (NG) می‌گوید: الف. گزاره «خدا وجود ندارد»، خودمتناقض است؛ ب. جهان ممکن نیست که در آن خدا وجود نداشته باشد؛ ج. چنانچه خدا وجود نمی‌داشت، به‌هیچ‌وجه اشیا نمی‌توانستند وجود داشته باشد. اما (CG) می‌گوید: ۱. گزاره «خدا وجود ندارد»، خودمتناقض نیست؛ ۲. جهان ممکن هست که در آن خدا وجود ندارد؛ ۳. چنانچه خدا وجود نمی‌داشت، باز هم اشیا می‌توانستند به نحوی موجود باشند.

ممکن است به نظر برسد که یک یکتاپرست باید بیش از (CG) طرفدار (NG) باشد و در واقع برخی یکتاپرستان این گونه می‌اندیشند. اما برخی یکتاپرستان چنین نمی‌اندیشند. گزینه‌های (۲) و (۳) در واقع صرفاً آنچه را که در گزینه (۱) گفته می‌شود، با اصطلاحات متفاوتی بیان می‌کنند. بنابراین میان این دو نوع یکتاپرستی، عملاً اختلافی و رای تفاوتی که از مقایسه (الف) با (۱) حاصل می‌شود وجود ندارد. یکتاپرستی که (CG) را می‌پذیرد نوعاً (xCG) را - به این معنا که منطقاً ممکن نیست وجود خدا به چیز دیگری وابسته باشد - نیز خواهد پذیرفت و چون او به صدق و درستی گزاره «خدا وجود دارد» باور دارد، لذا خواهد اندیشید که خدا علاوه بر آن که وجود دارد، از وجودی کاملاً مستقل برخوردار است. این تفاوت میان انواع یکتاپرستی (NG) و (CG) مساله کم‌اهمیتی نیست. علت آن در زیر توضیح داده خواهد شد.

فرض کنید شخصی به نام «تیم» فکر می‌کند که تعدادی قورباغه وجود دارند و شخصی به نام تام فکر می‌کند که وجود ندارند و از این دو، تام اشتباه می‌کند و تیم درست می‌گوید. فرض کنید که تکس موافق است که نه تنها تعدادی قورباغه وجود دارند بلکه این گزاره که «قورباغه‌هایی وجود دارند» ضرورتاً صادق است. در واقع در بخش مربوط به تکس باور قابل توجهی وجود دارد که الزام می‌دارد تحت هر شرط ممکن منطقی، قورباغه‌ها وجود داشته باشند؛ یعنی نابودی قورباغه منطقاً محال بوده و حتی خدا هم نمی‌تواند چنین کاری کند. از نظر تیم درست است که قورباغه‌ها وجود دارند اما این دلیل نمی‌شود که آنها تحت هر شرایطی موجود بوده و منطقاً نابودی قورباغه‌ها محال می‌باشد. به اعتقاد او اصلاً خدا می‌توانست یک دنیای بدون قورباغه بیافریند؛ یعنی همه آنچه را که تکس انکار می‌کند.

درست همانطور که از میان تیم (که فکر می کند قورباغه ها وجود دارند) و تام (که فکر می کند وجود ندارند) یکی برحق است، از میان تیم (که فکر می کند می توانست قورباغه ای موجود نباشد) و تکس (که معتقد است نبود قورباغه ها منطقاً محال است) نیز یکی برحق می باشد. البته دوباره تیم برنده می شود. لازم به ذکر است که اختلافات تیم - تام با تیم - تکس فرق دارد و آنها را می توان به صورت زیر ارائه داد:

تیم / تام

تیم: قورباغه هایی وجود دارند (ق هست)؛

تام: قورباغه ای وجود ندارد (ق نیست)؛

تکس / تام

تکس: این که قورباغه ها وجود دارند، یک حقیقت منطقاً ضروری است (ضرورتاً ق هست)؛

تیم: این که قورباغه ها وجود دارند، یک حقیقت منطقاً ضروری نیست (وجود ق ضروری نیست)؛

تیم و تام باورهای متناقضی دارند. تکس و تیم نیز همین وضعیت را دارند: آنچه را که تکس معتقد است بودنش منطقاً ضروری است، تیم باور دارد که بودنش منطقاً ضروری نیست. بین تکس و تیم نیز می توان مناقشه ای را به شرح زیر طرح کرد:

تکس / تیم

تکس: این که هیچ قورباغه ای نباشد، خودمتناقض است [ (ق نیست) ضرورتاً

صادق نیست] ؛

تیم: این که هیچ قورباغه‌ای نباشد، خودمتناقض نیست عدم [نبودن] ضروری نیست].

تکس معتقد است چیزی که تیم به لحاظ منطقی ممکن می‌داند، منطقیّاً محال است. ضرورت منطقی و امکان منطقی، دو جهت (*modality*) هستند. می‌توانیم بین این ناسازگاریها، باز به شیوه‌ای دیگر فرق بگذاریم. در مورد تیم و تام، ناسازگاری پیرامون این حقیقت است که قورباغه‌ها وجود دارند و در مورد تکس و تیم مشاجره درباره قضیه «قورباغه‌ها وجود دارند» می‌باشد. البته مشاجرات درباره اینکه آیا قورباغه‌ها وجود دارند محتوای دینی ندارند بلکه این مشاجرات ساختگی درباره قورباغه‌ها، به موازات منازعات درباره خدا مطرح می‌شوند.

#### اصل NN

اشاره به این اصل به عنوان یک نکته نهایی در راستای این بحث، ما را در موقعیتی قرار می‌دهد که بتوانیم بحثمان را کامل کنیم. یک قضیه موجهه (*a modal proposition*)، قضیه‌ای درجه دوم است که درباره برخی قضایای درجه اول می‌گوید که این قضیه ضرورتاً صادق، ضرورتاً کاذب و یا به لحاظ منطقی ممکن است. به بسیاری از قضایای موجهه در زیر اشاره می‌شود. جایگاه P در هر کدام از گزاره‌های زیر:

۱. P ضروری است (=محال است که P کاذب باشد)؛

۲. P نیست، ضروری است (=محال است که P صادق باشد)؛ و...

۳. P ممکن به امکان خاص است (=محال نیست که P صادق باشد و محال

نیست که کاذب باشد)



جهت امکانی را در نسبت با P بیان می‌کند؛ که به ترتیب مستلزم موارد زیر خواهند بود:

۴. امکان P؛

۵. عدم (امکان P)؛

۶. امکان P.

در جایی که «امکان» به معنای «محتمل است» نباشد، به معنای «منطقاً ممکن است که» یا «P متناقض باخود نیست» خواهد بود.

تمام قضایای ۱ تا ۶، قضیه‌هایی درجه دوم هستند که نشان می‌دهند یک قضیه درجه اول آیا ضروری، ممکن خاص یا ممکن عام است.

آنچه نظریه NN به ما می‌گوید، از این قرار است:

NN: هر قضیه موجهه صادقی ضرورتاً صادق است و هر قضیه موجهه کاذبی

ضرورتاً کاذب است؛ به لحاظ منطقی محال است که یک قضیه موجهه، بالامکان

صادق و یا بالامکان کاذب باشد.

این نظریه، هم در مورد قضایای موجهه درجه دوم و هم در مورد قضایای موجهه درجه بالاتر به کار می‌رود.

#### درباره انواع یکتاپرستی و الحاد

با کمی تأمل چنین به نظر می‌رسد که چون فرد یکتاپرست معتقد است که گزاره «خدا وجود دارد» صادق است، لذا او می‌تواند این گزاره را به عنوان یک حقیقت ضروری منطقی یا حقیقت ممکن منطقی اخذ کند. در واقع اعتقاد به کذب بودن این گزاره، با یکتاپرستی بودن او منافات دارد. به همان ترتیب، چون یک ملحد معتقد است که گزاره «خدا وجود دارد» کاذب است، او می‌تواند آن را به عنوان یک خطای

ضروری منطقی یا یک خطای ممکن منطقی اخذ کند. بنابراین دقیقاً چهار گزینش وجود خواهد داشت:

۱. (NG) : خدا وجود دارد، یک حقیقت منطقی ضروری است؛

۲. (CG) : خدا وجود دارد، یک حقیقت منطقی ممکن است؛

۳. N (نا - G) : خدا وجود ندارد، یک حقیقت ضروری است؛

۴. C (نا - G) : خدا وجود دارد، یک خطای منطقی ممکن است.

(NG) به این دیدگاه می‌رسد که «خدا وجود دارد» ضرورتاً صادق است. اما (CG) می‌گوید: «خدا وجود دارد» صادق است و این گزاره که «خدا وجود دارد ضرورتاً صادق است» کاذب است. از این رو باید گفت از این دو نوع یکتاپرستی - (NG) و (CG) - یکی باطل یا کاذب است. به علاوه از آنجا که در نظریه NN مفروض است که هر نوعی که باطل باشد، ضرورتاً باطل خواهد بود، باید گفت از میان دو نوع الحاد N (نا - G) و C (نا - G) یکی باطل است و هر کدام از این دو نوع الحاد که باطل باشد، ضرورتاً باطل خواهد بود. بنابراین بر طبق عقیده یکتاپرستی، واقعیت غایی عبارت است از وجود یک قادر مطلق، عالم مطلق، ایده آل اخلاقی و موجود خودآگاهی که وجودش نمی‌تواند به چیز دیگری وابسته باشد. این موجود یا مطابق این گزاره است که «خدا وجود دارد ضرورتاً صادق است» و گرنه مطابق این گزاره خواهد بود که «خدا وجود دارد صادق است و منطقیاً ضروری است که خدا در هستی خود به هیچ چیز دیگری وابسته نباشد.» تفاوت میان انواع یکتاپرستی، علاوه بر این، آنجا مطرح خواهند شد که ما دلایل له و علیه یکتاپرستی را در نظر بگیریم. بنابراین انواع مختلفی از یکتاپرستی وجود دارند که ما برخی از آنها را توصیف کرده‌ایم. مفاهیم یکتاپرستانه مختلفی وجود دارند که دلالت می‌کنند بر این که واقعیت غایی در وجود خود به هیچ چیز دیگری وابسته نیست.

### چند تفسیر دربارهٔ یکتاپرستی و عدم واقعیت غایی

یکتاپرستان نوعاً به معرفت مشترکی اعتقاد دارند که مطابق آن، اشخاص و اشیاء مادی وجود دارند. یکتاپرستی نوعاً معتقد است که چون اشخاص - و همین‌طور اشیاء مادی - وجود دارند، پس خدا آنها را آفریده است. اصطلاح اشیاء مادی در اینجا باید به گونه‌ای فهمیده شود که نه تنها مصنوعات (ماشینها، صندلی‌ها، قلم‌ها) بلکه همچنین موجودات طبیعی (هویج‌ها، گورخرها، کهکشانها) را شامل شود. یکتاپرستی نوعاً می‌افزاید که از میان مخلوقات آنهايي که به خدا شبیه‌ترند، فاعلهایی هستند که خود آگاهند و می‌توانند درست یا نادرست عمل کرده و یا عشق و نفرت بورزند، خدا را پرستند و حتی از او نافرمانی کنند. دیدگاههای متفاوتی در یکتاپرستی حتی دربارهٔ جزئیات گستردهٔ این مطلب که چگونه می‌توان روابط دقیق میان خدا و جهان را دریافت، وجود دارد. بعضی از مواردی که بعداً مطرح خواهند شد، به‌ویژه مواردی دربارهٔ جبرگرایی، اختیار و فاعلیت هستند.

دیدگاههای مختلفی دربارهٔ انواع قوانین موجود در طبیعت و شرح‌های متفاوتی دربارهٔ نحوه ارتباط این قوانین طبیعی با خدا وجود دارند. تقریباً یک نظریهٔ مادی مبتنی بر روش معینی وجود دارد که تلاش می‌کند پدیده‌های مادی مشهود را توضیح دهد. چنین نظریه‌ای مفروض می‌گیرد که انواعی از اشیاء - مثلاً اشیاء نوع A - وجود دارند و به طرق خاصی رفتار می‌کنند؛ همچنین این نظریه مفروض می‌گیرد که قوانین کلی یقینی صادقند و بنابراین یکی از قانونها می‌تواند وجود و فعالیت سایر انواع اشیاء را با فرض این که اشیاء نوع A وجود دارند و این قوانین صادقند، توضیح دهد. صرفاً برای این که درک مساله آسان شود، فرض کنید که همهٔ علوم طبیعی به فیزیک تقلیل می‌یابند و ما توانسته باشیم به‌نوعی به فیزیک کاملاً درست دست یابیم یا به‌عبارتی آن را کشف کنیم. در صورت چنین توفیقی، باید

گفت هر آنچه در فیزیک کاملاً دقیق، قوانین اصلی شمرده می‌شوند، می‌توانند مبین قوانین واقعی طبیعی باشند. حال، این قوانین چگونه باید در نظر گرفته شوند؟

۱. به یک دلیل، این موضوعات انتزاعی‌اند. به قضایایی با صورتهایی زیر توجه کنید: (L<sup>۱</sup>): اگر موجودات نوع A موجودند و شرط C حکمفرماست بنابراین موجودات نوع B موجود خواهند بود؛ و یا

(L<sup>۲</sup>): اگر موجودات نوع A به شیوه W<sup>۱</sup> رفتار کنند و شرط C<sup>۱</sup> به قوت خود باقی باشد، بنابراین موجودات نوع B به نحو W<sup>۲</sup> رفتار خواهند کرد.

مطابق دیدگاه فوق، حکمهای صادق صورت (L<sup>۱</sup>) و (L<sup>۲</sup>)، حقایق ضروری خواهند بود. نقش خدا در آفرینش، تصمیم‌گیری در باره این که چه قوانینی صادق هستند، نخواهد بود بلکه حتی این تصمیم‌گیری که آیا موجودات نوع A و نوع B باید موجود باشند و آیا شرایط C و C<sup>۱</sup> حکمفرما خواهند بود، کار خدا نخواهند بود. بنابراین اگر یک قانون این باشد که آب در «۳۲ درجه منجمد می‌شود»، آن‌گاه - قضیه «اگر آبی موجود باشد، در ۳۲ درجه منجمد خواهد شد» یک حقیقت ضروری بوده و آنچه بر عهده خداست این خواهد بود که گزاره‌های «آب موجود است» و «جایی که آب موجود است، هوا ۳۲ درجه است» همواره صادق باشند.

۲. طبق آنچه گاهی اوقات به عنوان دلیل دیگری در نظر گرفته می‌شود، قوانین طبیعی حقایق درباره‌ی خصلتهای موجودات طبیعی به شمار می‌روند. اگر آب چیزی است که در این لیوان است بنابراین - نظریه این است که - یک ویژگی ذاتی محتوای این لیوان آن است که در ۳۲ درجه منجمد می‌شود؛ یعنی نه تنها قوانین طبیعی، ویژگیهای ذاتی موجودات و آنچه را که برای موجوداتی با چنین کیفیاتی در محیطهای مختلف رخ می‌دهد، منعکس می‌کنند، بلکه همچنین از آن‌جا که قضیه «اگر آبی موجود باشد پس در دمای ۳۲ درجه منجمد می‌شود» یک حقیقت

ضروری است، اگر خدا آب را بیافریند، چیزی را آفریده که در دمای ۳۲ درجه منجمد می‌شود.

مطابق هر کدام از دو دلیل مذکور، می‌توان دربارهٔ این که کدام جهان -اگر باشد- ساخته شده است، به گزینش جالب توجهی دست زد. قوانین مورد بحث به عنوان گزاره‌های شرطی یا گزاره‌هایی از نوع «اگر A بنابراین C» بیان می‌شوند. حاوی A را مقدم و حاوی C را تالی می‌نامند. مطابق دلیل اول، می‌توانست شیوه‌های مختلفی از چینش قوانین جزئی برای تبدیل آنها به دسته‌های منسجم منطقی ممکن باشد، به گونه‌ای که یک جهان می‌توانست طوری خلق شود که موجوداتی را که به مقدم‌های این قوانین جزئی باز می‌گردند، در بر بگیرد؛ آنچنان که اگر گزینه‌های زیادی بین جهان‌های منظم می‌توانست موجود باشد، آن گاه مجموعه‌ای از چنین قوانینی وجود می‌داشت. طبق شیوهٔ دوم، از کنارهم قرار دادن موجودات نتیجه مشابهی به دست می‌آید. ماهیت برخی موجودات، از مجموعه‌ای ویژگی‌های لازم و کافی برای وجود آن ماهیت تشکیل می‌شود؛ به این معنا که آن موجود از طبیعتی برخوردار است که ماهیت بدون آن و بدون وجود حدی از آن که برای تعریف یک موجود در قالب یک نوع کفایت کند، نمی‌تواند وجود داشته باشد. بگذارید تعریف یک ماهیت، تعریف جهانی باشد که در آن یک یا چند نوع از موجودات منطقیاً هماهنگ با هم زندگی می‌کنند. تعریف هر ماهیت می‌تواند جهان متفاوتی را برگزیند که ممکن بود خدا بیافریند.

مفاهیم دیگری از قانون وجود دارند که شاید بتوان گفت مفاهیمی هستند که مطابق آنها واقعاً هیچ قانونی وجود ندارد. بر طبق دیدگاهی دیگر، مثلاً آنچه ما آن را قانون می‌نامیم فقط تعمیم‌هایی هستند که ممکن است اشتباه‌بودنشان را کاملاً بفهمیم؛ هر چند هنوز کاملاً دقیق هستند و نسبت به یک قانون بیش از این نیستند که یک

تعمیم نوعاً درست هستند که ممکن است احتمالاً غلط باشند. و در هر موردی به همان اندازه تبیین عمیقی است. مطابق این دیدگاه، علت این که برخی تعمیمها درست و برخی نادرستند، آن است که به هر حال در تعمیمها که دارای گسترده‌ترین عرصه‌اند، ممکن بودن آنها مقصود نیست.

به نظر می‌رسد دلیل معتبری وجود دارد که بیندیشیم پس قوانین بنیادی‌ای وجود دارند که مبتنی بر احتمال بحث می‌کنند؛ [به‌عنوان مثال] مطابق قوانین صورت  $(xL1)$ ، اگر موجودات نوع A وجود داشته باشند و شرط C حاکم باشد، آن‌گاه احتمال وجود موجودی از نوع B، ۹۸۷ خواهد بود؛ و یا مطابق  $(xL2)$ ، اگر موجودات نوع A به شیوه  $W1$  عمل کنند و شرط  $xC$  ادامه یابد، آن‌گاه احتمال این که موجودات نوع B به شیوه  $W2$  عمل کنند بین ۹۹۷ تا ۹۹۹ خواهد بود.

جاذبه فلسفی چنین موضوعاتی - تا جایی که به یکتاپرستی مربوطند - از مفاهیم مختلفی دربارهٔ ارتباط بین خدا و جهان و نیز دربارهٔ خدا و قوانین طبیعت ناشی می‌شود که آنها نیز به نوبهٔ خود به مباحث آفرینش، جبر، اختیار و مسئولیت مربوط می‌شوند که بحث دربارهٔ آنها مجال دیگری می‌طلبد.

#### سؤالی برای تأمل

۱. عقاید اساسی یکتاپرستی یونانی کدامند؟ آیا یکتاپرستی یونانی با یک یکتاپرستی حداقلی و یک موقعیت ممکن فلسفی بدون ارزش دینی تناسب دارد یا یک دین است؟

۲. عقاید اساسی یکتاپرستی سامی کدامند؟ انواع یکتاپرستی سامی، چه تفاوتی با یکدیگر دارند؟ چه طور می‌شود که از منظر این سنتها این اختلافات تا این حد ارزشمند جلوه می‌کنند؟

۳. عقاید اساسی یکتاپرستی هندو کدامند؟

۴. که در موافقت و مخالفت با این ادعا چه می‌توان گفت: گرچه یکتاپرستی هندو هیچ ادعایی درباره اشخاص و وقایع تاریخی ندارد، نسبت به یکتاپرستی یونانی شباهت بیشتری با یکتاپرستی سامی دارد.
۵. قضیه موجهه چیست؟ چرا یک قضیه موجهه اگر صادق باشد باید یک حقیقت ضروری و اگر کاذب باشد باید یک کذب ضروری تلقی گردد؟
۶. ادعای زیر را توضیح دهید: دو تفسیر و شرح از یکتاپرستی و دو تفسیر از الحاد وجود دارند و دست کم یک تفسیر از هر کدام ضرورتاً کاذب است.

برخی منابع برای مطالعه بیشتر:

- Cohn - Sherbok, Daniel. *Medieval Jewish Philosophy*. Surry: Curzon, ۱۹۹۶.
- Davidson, Herbert. *Proofs for Eternity, Cereation, and the Existence of God in Medieral Islamic and Jewish Philosophy*. Oxford: Oxford University Press, ۱۹۸۷.
- \_\_\_\_\_ . *Alfarabi, Avicenna, and Averroes on intellect*. Oxford. Oxford University Press, ۱۹۹۲.
- Kellner Menachem. *Dogma in Medieval Jewish Thought*. Oxford: oxford University Press,
- Kroner, Richard. *Speculation in Pre-Christian Philosophy*. Philadelphia: Westminster Press, ۱۹۵۶.
- \_\_\_\_\_ . *Speculation and Revelation in Modern Philosophy*. Philadelphia: Westminster Press, ۱۹۶۱.
- Leaman, oliver. *An Introduction to Medieval Islamic Philosophy*. Cambridge: Cambridge University Press, ۱۹۸۵.
- Lipner Julius. *The Face of Truth* . Albany: SUNY Press, ۱۹۸۶.